

## در باران ترس میوهی اندیشه‌های شیرین، تلخ است

روشنفکر گرداننده‌ی جامعه نیست ولی، اگر اندیشه‌های توفانی بیافریند، می‌تواند برانگیزنده‌ی جامعه باشد. در جامعه‌ای که ترس حاکم است امکان اینکه اندیشه‌های تازه پرورش یابد بس ناچیز است و افکار کهنه از روان جامعه کندتر و پسمانده‌تر هستند، چنین مردمی در تنش پسماندگی فکری گرفتار می‌ماند.

هیچ پدیده‌ای نمی‌تواند در جامعه‌ای وجود داشته باشد که در برخورد، با پدیده‌های دیگر اجتماع، کنش و واکنش ایجاد نکند. از برآینده نیروهای ایجاد شده، چه دلخواه و چه ناگوار، آن بخشی که درخور پیش‌بینی و بررسی بوده می‌تواند درستی یا نادرستی دیدگاه جامعه را نمایان سازد. ولی یک پدیده تنها پدیده‌هایی را، که با او برخورد می‌کنند، دگرگون نمی‌سازد بلکه خود پدیده و همچنین پدیده‌های دیگری را که با او برخورد نداشته‌اند دگرگون می‌سازد. چون پدیده‌های دگرگون شده پدیده‌های دیگری را دگرگون می‌کنند. این روند دگرگون شدن پیوسته در زمان جریان خواهد داشت حتی اگر آن پدیده‌ی برانگیزنده از بین رفته باشد. بنابراین همیشه یک جامعه در سوی دگرگون شدن است ولی هیچگاه یک جامعه‌ی دگرگون شده به بنیاد پیشین خود برگشت نمی‌کند. دیگر اینکه یک پدیده‌ی برانگیزنده در هر زمانی بازده و برآیند دیگری خواهد داشت. همچنین دانش، اندیشه، فلسفه و تجربه‌ای، که سرآغاز یک جنبش پیروزمندانه برای رسیدن مردمی به جامعه‌ای آزاد بوده است، نمی‌تواند همان پدیده در زمان دیگری یا برای مردم دیگری همان گونه پیروزمند باشد. البته بررسی و یافتن ریشه و بن دگرگونی در جامعه بسیار دشوار است ولی از زمینه‌ی اندیشه‌ی انسان بیرون نیست. برای روشن شدن این گفتار چند پدیده‌ی آشنا را مرور می‌کنیم.

نمونه‌ی جهانی: یافتن دانش و روشهای پیشگیری از آبله شدن، سیمای خانواده را در اروپا دگرگون کرد، میزان انبوه مردمان را با گنجایش سرزمین‌ها هماهنگ ساخت، از سویی اروپا را با اجتماعی که در شمار جوانانی کم و پیرانی بسیار دارد روبرو کرده است. در حالیکه همین دانش و روشها، با همه‌ی تلاشهای جهانی، نتوانستند در کشورهایی بسان پاکستان و بنگلادش که مسلمان هستند، بازدهی داشته باشند که از رشد انبوه مردم کاسته شود. یعنی درد هر جامعه تنها با دارویی مداوا می‌شود که در خور ساختار همان اجتماع باشد. به همین سان می‌توان به این برداشت رسید، آن فلسفه و اندیشه‌ای که توانسته است در زمانی جامعه‌ی اروپا را به دموکراسی برساند نمی‌تواند در جامعه‌ی ایران به همانگونه کارگر باشد.

نمونه‌ی ایرانی: حکومت اسلامی پدیده است که در پیانند فشار، نبودن آزادی و نداشتن آگاهی، پیدایش یافته است. پیشرفت در شناخت و کاربرد ابزارهای تازه، رشد دارایی و زور توانگران حکومتی، رشد آگاهی جوانان، پسماندگی در شناخت اندیشیدن آزاد، ناداری و ستمکشی ناتوانان، رشد تبهکاری و زشت‌کاری، گمگشتگی و سرگردانی و از خود بیگانه شدن برخی از روشنفکران و هر خوبی یا بدی که می‌توان نام برد، همه برآیندی هستند که خواسته یا ناخواسته از حکومت اسلامی روییده‌اند. دشواری‌هایی که امروز گریبانگیر حکومت اسلامی شده‌اند فرآورده‌هایی هستند که این حکومت ناخواسته به وجود آورده است. پدیده‌های ناگواری که در پیانند حکومت اسلامی در جامعه‌ی ایران پیدا شده‌اند حتی با برکناری این حکومت از کارایی آنها کاسته خواهد شد. همانگونه که پدیده‌ی اسلام که در هزار و چهارصد سال پیش با ستمکاری در ایران پیدایش یافته است با بریده شدن دست تازی‌ها از حکومت بر ایران از شتاب گسترش در آلوده کردن پدیده‌های دیگر کاسته نشده است. یعنی آلودگی هر پدیده در جامعه، برانگیزنده‌ی آلودگی در پدیده‌های دیگر می‌شود تا جاییکه پدیده‌های آلوده شده ساختار جامعه را می‌سازند.

این پنداری است خام که اگر در ایران حکومت آخوندی برکنار شود و حکومتی بر پایه‌ی حقوق بشر روی کار بیاید آنگاه ایرانیان به حقوق بشر می‌رسند. مردمی که بندگان الله هستند، حقی بر صاحب خود، الله، ندارند و این الله است که وظیفه‌های آن‌ها را امر کرده است. آن عبادا حقوقی ندارند که به آن‌ها برسند، آن‌ها وظیفه‌هایی دارند بسان زکات، خمس، عبادت، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر که اگر در این دنیا به آنها نپردازند مجازات می‌شوند.

البته مردمی که آزاد زبیده شده‌اند و بتوانند آزادانه در مورد هر پدیده‌ای بیندیشند نیازی به منشور حقوق بشر ندارند که دامنه‌ی آزادی آنها را نوشته باشد. کسانی که بشر را مخلوق پدیده‌ای ذهنی می‌پندارند، که او قدرتمند و خالق و صاحب هستی است، آن کسان درازای زنجیرهای بردگی را حقوق مخلوق می‌دانند تا مبادا بشر در ورای میدانی که خالق به او امر کرده است تاخت و تاز کند. حق بشری که خلق شده این است که او اجازه دارد خالق خود را انتخاب کند و اندیشه‌ی خود را به بردگی به آن ایمانی که بر او غالب شده است بسپارد.

یک مسلمان تنها وظیفه‌اش به او امر شده و حقی به جز مرگ ندارد که در باره‌اش فکر کند یا برای گرفتن آن حق بکوشد. این است که هر پدیده‌ی اجتماعی که در ایران پدیدار شده است بر آلودگی فکری و اسلام زدگی بنیاد یافته، در اندیشه‌ی مسلمانان خواری و خفت و ناچیز بودن انسان در برابر الله نمایان است. این پستی و نادان بودن انسان، در فلسفه‌ی خالق و مخلوق، در هر بخشی، سازمانی و هر نشانه‌ای که از مسلمان با ایمان پدیدار شود به چشم می‌خورد. پس چگونه باید یک چنین عبد اللهی بتواند مفهوم آزادی و آزادی را درک کند. کسیکه خردش در زندان ایمان گرفتار است هرگز توان اندیشیدن ندارد تا در مورد آزادی انسان

تفکر کند.

البته این هم سخنی بسیار خام است اگر کسی بگوید که، ما متفکر نداریم، یا در فرهنگ ایران اندیشمند پیدا نمی‌شود. شاید بتوان گفت که بیشتر متفکرین ایران با زمینه‌های اندیشه، که به اسلام آلوده شده‌اند، اندیشیده‌اند یا برخی تنها در مورد اندیشه‌های دیگران تفکر کرده‌اند و کمترین آن‌ها توانسته‌اند اندیشه‌ای را پیروانند که جامعه را به لرزه بیندازد. بدیهی است که در ایران، نه تنها پیش از اسلام بلکه پس از اسلام هم، متفکرین گران مایه‌ای وجود داشته و هم امروز هم دارد ولی بیشترین آنها در تاریخخانه‌ی اسلامی اندیشه کرده‌اند، اندکی از آن شمار هم که گستاخی داشتند، راه گریز از این سیاهچال را با اشاره و رمز نشان داده‌اند. می‌بینیم اندیشه‌ی آنکدام متفکرینی چون حافظ، که اندیشه‌اش از دامنه‌ی تنگ اسلام فراتر رفته، اندیشه‌ی متفکرین جهان را به شگفتی برانگیخته است.

این از آلودگی تفکر اسلامی است که روشنفکران ایران به جای اینکه از اندیشه‌ی حافظ برانگیخته شوند، می‌کوشند تا اندیشه‌ی او را در حقه‌های اسلام پنهان سازند.

اندیشمندان اروپا هم هرگز نمی‌توانستند از جامعه‌ی امروز یونان به اندیشه‌های کهن آنها پی‌ببرند، زیرا پدیده‌های جامعه‌ی یونان هم آلوده‌ی مسیحیت شده‌اند، لذا از راه بررسی استوره‌های یونان به اندیشه‌ی گم‌شده‌ی پیشینیان آن‌ها رسیده‌اند. می‌بینیم که نه متفکرین امروز یونان از متفکرین ایران پیشرفته‌تر هستند و نه استوره‌های کهن ایران از استوره‌های یونان کم ارزش‌تر. پژوهشگران اروپا توانستند برتر بودن بنیاد اندیشه‌های، که از استوره‌ها برداشت می‌کردند، بر تفکر برده‌ساز مسیحیت نشان بدهند. آرمان آن‌ها بهتر ساختن و سازش با مسیحیت نبود بلکه رهایی انسان از ایمان به برده بودن خود بوده است. ولی چون اندیشه‌ی بیشتر روشنفکران ایرانی آزاد نیست، آن‌ها می‌کوشند تا اندکی آزادی انسان را در پدیده‌ی اسلام جاسازی کنند آرمان آن‌ها آزاد شدن انسان نیست.

درست است که زیبایی طاووس از پرهای اوست ولی با پیوند پرهای زیبا بر پیگر گرگی درنده آن جانور طاووس نخواهد شد.

پدیده‌ی اسلام راه اندیشه را بر مردم سرکوب شده می‌بندد، با خشم فرهنگ و نشانه‌های اندیشه‌ی پیشینیان آن‌ها را نابود می‌سازد، به تاراج می‌برد یا آن‌ها را با دروغ و نیرنگ به آنگونه زشت می‌سازد که کاستی‌ها و پستی‌های اسلام در دیدگاه مردم زنده نباشند. از بازدهی ستمهای اسلامی است که برخی روشنفکران از خویش بیگانه به این نتیجه می‌رسند که، ما متفکر نداریم، باید فکر را هم از متفکرین بیگانه بخریم و وارد کنیم.

چون در جامعه‌ی اسلامی کمتر این امکان وجود دارد که مسلمانی هویت فرهنگی خود را بشناسد به ویژه آنکه هویتش، بسان هویت فرهنگی ایرانیان، بسیار ارزنده و بر ضد شریعت اسلام باشد. پس باید ایرانی را از فرهنگش، که هویت او را می‌سازد، جدا کرد و شرمگین ساخت تا مسلمان بماند و ستمگران اسلام را ستایش کند.

این است که کمتر روشنفکری در مورد فرهنگ ایران، دور از دیدگاه اسلامی، پژوهش کرده یا به ارزش بررسی استوره‌های ایران، برای رسیدن به آزاد اندیشی، پی برده است. اگر کسی هم چون استاد منوچهر جمالی، بر این باور است که راه رسیدن ایرانیان به آزادی تنها از راه شناخت فرهنگ خودشان می‌گذرد، و در فرهنگ ایران به پژوهش می‌پردازد، یافته‌های او، در کمتر روشنفکری، ایجاد نیاز به شناختن این ارزش‌ها می‌کنند. چون معیار سنجش ارزشها در اندیشه‌ی آنها به اسلام زدگی آلوده شده است. بدیهی است فرهنگی که انسان را همگون و همتای خدایان می‌شمارد در سنجش اسلامی کفر و شرک است. برای مردمی که معیار ارزشیابی آن‌ها عبادت و تقوا است نه تنها آزاد بودن و ارجمند بودن انسان ننگین و شرم آور است بلکه دارنده‌ی چنین فرهنگی را در خور نابود کردن می‌دانند.

بیشتر اندیشه‌ی متفکرین ایران در راه نجات یا سازگار ساختن پدیده‌ی اسلام به کار گرفته می‌شود. آن‌ها در این پندارند که باید نخست خود را از این نابسامانی برهانند و سپس در مورد اندیشه‌ی تازه بکوشند در حالیکه آن‌ها نمی‌توانند بدون داشتن اندیشه‌ی نو از این بن‌بست بیرون بیایند. تا زمانی که انسان به درستی عقیده‌ی کهنه‌ی خود ایمان دارد هرگز به کاستی و نادرستی آن عقیده فکر نمی‌کند پس چگونه باید اندیشه‌ی تازه بیافریند.

دانشندان یهودی که به توفان نوح و حکومت سلیمان ایمان دارند، دانش خود را در جستجوی یافتن کشتی نوح و کاخ سلیمان به کار می‌بندند ولی دانشمندی که باور نمی‌کنند که پیدایش هستی به اراده‌ی خالق بوده است بن هستی را می‌جویند و گام به گام به بخشی از دانش هستی پی می‌برند.

متفکر در هر کجای گیتی وجود دارد، هر انسانی که ز آینده می‌شود به خرد آراسته است و می‌تواند متفکر باشد. ولی اگر خرد انسان گرفتار ایمان اسلامی یا عقیده‌ای دیگر بشود، گستره اندیشه‌ی او تنها در تنگ حصار ایمان اسلامی یا عقیده‌ی او بسته خواهد بود. افزوده بر این، با شناخت پسماندگی و کاستی‌های پدیده‌ی اسلام، آسمان پرواز اندیشه، برای ایرانی گسترده نمی‌شود چون ساختار

آسمان اندیشه را انبوه پدیده‌های جامعه می‌سازند. بال‌های اندیشه‌ی ایرانی در آسمان آلوده شده به پدیده‌ی اسلام از پرواز باز می‌مانند و خرد او آشفته، افسرده در چاه ایمان پروبال می‌زند. با پوزش بسیار از استاد بزرگ فردوسی باید بگویم: اگر درختی که با نیکی و شیرینی هم سرشته شده باشد، و آنرا در شوره زار با آب زهر آگین بپرورانند، میوه‌ی شیرین به بار نیاورد.

فرآورده‌های اندیشه‌ی خردمند، تنها در آزادی و بدون ترس، می‌توانند راهگشا و زاینده‌ی راستی باشند و گرنه در زیر فشار ترس دروغ و باز دارنده‌ی اجتماع می‌شوند.

گستردن ترس یکی از ابزارهای نیرومند اسلام است که برای آلوده ساختن جهانیان به پدیده‌ی اسلام به کار برده می‌شود. آتش خشم در اسلام یک پندار یا هیولای ذهنی نیست بلکه حقیقتی است که به کردار انجام می‌شود. اوامر زیر، برخی از آیه‌های قرآن هستند، که روند جهاد را تعیین می‌کنند، قاعده‌های جهاد که جهان ترس زده امروز آن‌ها را "القاعده" می‌گوید. "القاعده الجهاد"، سازمان بن لادن نیست که در بیابانی پنهان باشد، در قرآن آشکار هستند.

سوره‌ی ۹ آیه‌ی ۱۲۳ : بکشید کافران را از پس هم، تا جدیت و خشم شما را احساس کنند.

سوره‌ی ۴۷ آیه‌ی ۳۵ : سستی نکنید، به صلح تن در ندهید، چون الله شما را قویتر و بی نقص گردانده است.

سوره‌ی ۲۲ آیه‌ی ۳۹ : اجازه دارید بکشید، هر که را که بشما ستم کرده است، الله پشتیبان شماست.

سوره‌ی ۹ آیه‌ی ۲۹ : بکشید کسانی را که به الله و احکام (... ) او ایمان ندارند، همچنین آن دسته که خود اهل کتاب هستند ولی اسلام را نپذیرفته‌اند، مگر اینکه تعهد کنند که با خواری و خفت بدست خود جزیه (جریمه‌ی دگراندیشی در اسلام) بپردازند.

سوره‌ی ۴۷ آیه‌ی ۴ : کفار را در هر کجا یافتید گردن بزنید تا زمین از خون آنها رنگین شود. اسیران را محکم ببندید که قادر به گریز نباشند.

پدیده‌ی اسلام نه تنها، از راه گستردن ترس، در مهار کردن اندیشه‌های مردم سرکوب شده پیشرفت بسیار داشته است بلکه توانسته است که اندیشه‌های مردمان کشورهای آزاد\* را هم بازپرداز خود سازد. به روشنی آشکار است که مجاهدین اسلامی، از راه کشتار انبوهی از مردم، حقیقت ترس را در مردم آمریکا و اروپا به وجود آورده‌اند. حکومت‌های\* این کشورها همراه با نكوش کردار مجاهدین اسلامی، که آن‌ها را تروریست می‌نامند، دهان به ستایش از اسلام گشوده و راه گسترش عقیده‌ی اسلامی را هموار می‌سازند. البته پرداختن این باج و خراج‌های فکری، از سوی کشورهای ترس زده از آن رو ست که آن‌ها می‌پندارند که با این ستایش‌ها می‌توانند مردمان را با اسلامی که آنها نیکی‌هایش را می‌شمارند فریب دهند. باج پردازی تنها با پول یا کالا انجام نمی‌شود بلکه خاموش ماندن در برابر ستمکاری و لب فرو بستن از بیان احکام اسلام، زشتی را با دروغ پوشاندن یا آنرا نیک جلوه دادن، به ننگ تن در دادن و شرمسار نبودن از کردار خود، باج‌هایی هستند، که مردم ترس زده به والیان اسلام می‌پردازند. در سی سال گذشته شمار زیادی از مسلمانان به کشورهای اروپا و آمریکا روانه و در پناه آن‌ها و مهمان یا شهروند این کشورها شده‌اند. چون سامان دموکراسی، راه پیشگیری از عقیده‌های ضد آزادی را نمی‌شناسد، این کشورها راه را برای پیشرفت عقیده اسلام، که ضد دموکراسی است، هموار ساخته‌اند. از این روی در این کشورها شمار فرزندان مسلمان، کژکاری، تبه‌کاری و دیگر منشهای اسلامی گسترش پیدا کرده است. ولی سامان دموکراسی نتوانسته است از پسماندگی و کاستی فکر این مسلمانان به کاهد. در اینجاست که دموکراسی و آزادی، در کاستی‌های ماهیتش، ریشه‌ها و فرزندان خشم را پرورش می‌دهد و اندک اندک خود از درون می‌خشکد و در هم می‌شکند.

این است که برخلاف پیشرفت اسلام در اروپا، در این سی سال، از پیشرفت آسایش اجتماعی و آزادی مردم این کشورها کاسته شده است و روز به روز هم به پذیرفتن ستمی، افزون بر آنچه که وارد آمده است، مجبور می‌شوند.

احکام و قوانین اسلامی الهی هستند و هیچگاه در برابر سامانی که مردم انسان دوست و آزاد نوشته‌اند سر خم نمی‌کنند و حتا مجازات زندان برای مسلمان با ایمان اندوخته‌ای است که الله پس از مرگ به او خواهد داد.

کشورهایی\* که، سامان آن‌ها بر اساس آزادی و منشور حقوق بشر بنا شده است، در برابر پدیده‌ی اسلام سرگشته و ناتوان مانده‌اند. چون دموکراسی اندیشه و انسان را آزاد یا دربند می‌شناسد و آن‌ها را مهار شده می‌پندارد ولی برای مداوای، ایمان به جهاد بر ضد کافر، شیوه‌ای ندارند که سازگار با زمینه‌ی بنیادی حقوق بشر باشد.

پرسش من از روشنفکران اندیشمند این است: چگونه می‌توان با مردم مسلمان ایران، که از حکومت ولایت فقیه شرمسار نیستند، به دموکراسی رسید؟ در جاییکه می‌بینیم جامعه‌ی آزاد\*، شاید هم برای مردمان دیگر ستمکار، می‌تواند با ورود مسلمانان و گسترش ترس به جامعه‌ای ستمکش، از سوی اسلام، برگشت کند.

به هر روی یا الله سالار است یا مردم،

یا انسان آزاد یا عبد الله است،  
یا انسان خود دارای خرد است یا به عقیده‌ای ایمان دارد،  
یا هر باور و اندیشه‌ای که از خرد انسان برخاسته شود باید آزاد باشد یا عقیده‌های مذهبی، که برای انسان اندیشیده‌اند، باید آزاد باشند.

البته درست است که اروپا و آمریکا در راه سودپرستی خود به ماهیت خشمگین اسلامی نیرویی داده‌اند که امروز اندکی از زهر آنرا می‌چشند ولی آفریننده‌ی خشم اسلامی انگلیس نیست بلکه او سامان دهنده‌ی نیروهای خفته در این پدیده است.

\* (باید اشاره کرد که حکومت‌های کشورهایایی که در این نوشتار "آزاد" نامیده شدند خود از ستمگرانی هستند که برای رسیدن به سود و سرمایه هر گونه شیوهی ضد انسانی را به کار می‌برند به ویژه مردمان بیرون از اروپا و آمریکا را شایسته‌ی آزادی نمی‌دانند. ولی در این نوشتار تنها سخن از اندیشه سوزی بود نه از خانمان سوزی)

مردو آناهید

دریافت باز تاب از دیدگاه خوانندگان: [MarduAnahid@yahoo.de](mailto:MarduAnahid@yahoo.de)

<http://www.kavehroom.com/>